



## نقش خواجه نصیر در بقای حیات عقلی اسلام

قاسم پورحسن، استاد دانشگاه علامه طباطبائی نوشت: یکی از نقشهای منحصر به فرد خواجه نصیر این بوده است که در دوره انحطاط تمدن اسلامی، توانست سنت عقلی را بازسازی یا احیا کند.

قاسم پورحسن، استاد دانشگاه علامه طباطبائی نوشت: یکی از نقشهای منحصر به فرد خواجه نصیر این بوده است که در دوره انحطاط تمدن اسلامی، توانست سنت عقلی را بازسازی یا احیا کند.

به گزارش خبرنگار مهر، یادداشتی از دکتر قاسم پورحسن، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی به مناسبت پنجم اسفند، سالروز بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی در پی می آید؛

خواجه نصیرالدین طوسی، از جهات مختلفی در بقای حیات عقلی اسلامی در شرایط حساس زمانه خود دارای اهمیت است. عمدتاً به خواجه نصیر تنها از دو منظر نگرسته و توجه شده است: یکی از منظر شارح بودن ابن سینا یعنی به خاطر شرحی که بر کتاب «اشارات» نوشته و پاسخی که به فخر رازی داده است. عده ای هم خواجه نصیر را تنها از منظر آثار اخلاقی او دیدند، جالب اینکه در حوزه اخلاق حتی کمتر به کتاب «اوصاف الاشراف» مراجعه شده که نگاه عرفانی در باب اخلاق دارد و به نظم مهمتر از اخلاق ناصری است. این دو منظر به خواجه نصیر اگرچه منظر درستی هستند اما حقیقت این است که اهمیت بی بدیل خواجه در بقای حیات عقلی اسلامی را نشان نمی دهند.

قبل از اینکه نگاه درست به خواجه نصیر را توضیح دهم، لازم است چند نکته را یادآور شوم: نکته اول اینکه خواجه در دوره انحطاط تمدن اسلامی زندگی می کرد، دوره انحطاط لزوماً به معنای آغاز حمله مغول نیست. درست است که از استمرار سنت عقلی در جهان اسلام سخن می گوئیم ولی حقیقت این است که با عرضه نظریه تصوف و با نوشتن کتابهای «تهافت الفلاسفه»، «الفضائح الباطنیة» و حتی «احیاء العلوم الدین» بسیاری از بنیادهای فلسفی مورد پرسش و تردید قرار گرفت. پس از دوره غزالی و سلطه ای که تفکر اشعری بر حیات عقلی اسلامی پیدا کرد و به قول منتقدان، چراغ عقل خاموش شد و جامعه اسلامی بیشتر به غزالی روی آورد.

نقدهایی که در همان دوران، نخستین بار از جانب سهروردی و بار دوم از سوی ابن رشد مطرح شد، کفایت نکرد و جامعه اسلامی پس از اشکالات غزالی، به عقل به مثابه تفکر یونانی نگاه می کرد. تصورش این بود که عقل، محصول یونان است و با دین و ایمان ناسازگار است. دوران پس از غزالی را دوره انحطاط تلقی می کنم. در ادامه بحث می کنیم تلاشهایی هم که صورت گرفت چگونه بود و چقدر توانست استمرار یا احیای حیات عقلی در جهان اسلام را شکل دهد. بنابراین باید توجه داشته باشیم یکی از نقشهای منحصر به فرد خواجه نصیر این بوده است که در دوره انحطاط تمدن اسلامی، توانست سنت عقلی را بازسازی یا احیا کند و ادامه این روند را از جانب شاگردان خواجه در مکتب شیراز مشاهده می کنیم.

مواجهه خواجه با اشاعره به خصوص با فخر رازی و شهرستانی قابل توجه است. پس از مواجهه و نوشتن آثاری از سوی خواجه مشاهده می کنیم حتی تفکر اشعری هم تغییر پیدا کرد. پس از اشکالات خواجه مشاهده می کنیم که نوشته های آنها حیث فلسفی می گیرد که نمونه بارز آنها کتاب «مواقف» اثر عضدالدین ایجی است. پس خواجه مواجهه جدی با تفکر اشعری دارد. شاید پیش از خواجه چنین روبرویی عقلی را از جانب هیچ متفکر اسلامی نبینیم، یعنی تفکر اشعری آنچنان مسلط بود و گسترش پیدا کرد که همه اضلاع و اذهان متفکران اسلامی را در بر گرفت و از جهت اجتماعی و سیاسی هم این تفکر تقویت شد. به دلیل اینکه در دوره سلجوقیان مدرسه نظامیه، سیمان ایدئولوژیکی اشعری را فراهم می ساخت و متفکران زیادی به خدمت نظامیه درآمدند.

مشاهده می کنیم پس از غزالی، فخر رازی، بیش از غزالی در گسترش تفکر اشعری نقش داشت. در گسترش تفکر اشعری کتابهای «مباحث المشرقیه» و «مطالب العالیه» و نیز «المحصل» فخر رازی را بسیار مهمتر از «مقاصد الفلاسفه» و «تهافت الفلاسفه» غزالی می دانم. به خاطر گفتگوهای عقلی خواجه به تدریج نگاه اشعری در حوزه اسلامی کمرنگ شد و عقل منزلت و جایگاهی دوباره پیدا کرد.

متأسفانه برخی از مورخان، ویژگی مهم خواجه نصیر را همراهی کردن او در دوره حیات با مغولان در فتوحات یا همراه بودن با فرقه اسماعیلیه می دانند. اینها عقاید نادرستی درباره اندیشه، شخصیت و تفکر خواجه است. عمده متفکران و فیلسوفان اسلامی، تفکر باطنی داشتند، تفکر باطنی مساوی با تفکر اسماعیلیه به معنای خاص نیست. اینکه خواجه در قهستان است،

لزوما به این معنا نیست که خواجه در حال فراهم کردن سیمان ایدئولوژیکی ناصرالدین محتشم در قهستان است. خیر! خواجه نظریه پرداز تفکر عقلی، شیعی و باطنی است و آرای او هم گواه این حقیقت است. یعنی ناصرالدین و قهستان و اسماعیلیه به خواجه نیاز داشتند نه اینکه خواجه به دلایل و جبر روزگار مجبور شود آرای آنها را بپذیرد و اتفاقا خواجه در مقدمه اخلاق ناصری، این مسأله را تذکر می دهد. اگر اندیشه خواجه را تابعی از همراهی او با هلاکوخان و مشارکت او در فتح بغداد یا اقامت سی و چند ساله اش در قلعه های اسماعیلیه بدانیم، خواجه را به درستی نشناخته ایم.

تلقی برخی از کارشناسان این است که خواجه نصیر اندیشه بدیعی عرضه نکرده و تنها شارح ابن سیناست. این عقیده درستی نیست. نباید لزوما خواجه را شارح ابن سینا بدانیم. خواجه نصیر، علیرغم اینکه به ابن سینا توجه دارد و آثار او را شرح می کند ولی وقتی با اشکالات غزالی و شهرستانی مواجه می شود به آنها پاسخ می دهد و پاسخهایی می دهد که دیدگاه ابن سینا نیست و حتی گاهی دیدگاه ابن سینا را نقد می کند، مثلا در مسأله اتحاد عاقل و معقول یا مسأله قدم و حدوث عالم. وی در این باره می نویسد عهدی با خود گذاشتم که در پاسخ دادن به اشکالات فخر رازی بر شرح اشارات با ابن سینا مخاصمه نکنم اما نمی توانم بر خی از دیدگاههایش را بپذیرم. اینها نشان می دهد که خواجه، فیلسوف است. این نکته مهمی است به خصوص وقتی که می بینیم که ابن رشد هیچ گاه از ارسطو عدول نمی کند و صرفا شارح ارسطو است.

با توجه به مقدماتی که ذکر شد، می توان گفت ارجمندی خواجه نصیر در درجه اول به شکوه و وزانت اندیشه ای است که دارد. وقتی به کتب خواجه نصیر مراجعه می کنیم مشاهده می کنیم که چند کار مهم را انجام داده است: نخستین کار مهم او این است که سنت فلسفی را احیا کرد. بعد از ابن سینا فلسفه کمرنگ و کم فروغ می شود که این امر تنها به خاطر فعالیتهای ضد فلسفی غزالی نیست، بلکه علاوه بر غزالی، ابن حزم، ابن جوزی، فخر رازی، شهرستانی و ... هم هستند. در مجموعه تفکری که از غزالی به بعد شکل می گیرد جریان ایمان گرایی اشعری غلبه پیدا می کند البته به دلایل و تحولات سیاسی اجتماعی، گرایش مسلمانان به تفکر عقلی بسیار اندک می شود. فقط به این خاطر نیست که ابن سینا نقد می شود، بلکه حضور فلسفی را در تمدن اسلامی مشاهده نمی کنیم و بنیادهای فلسفه را بسیار سست و لرزان می بینیم. در این فاصله ۱۵۰ ساله تنها فعالیتهای ضد فلسفی غزالی کافی بود که بنیادهای فلسفه را متزلزل کند، فخر رازی هم به کمکش آمد و شهرستانی هم همین طور.

در حقیقت خواجه نصیر مانند متفکری بزرگ با هر سه نفر کشمکش دارد، البته بیشترین کشمکشها را با فخر رازی دارد که مسلما فخر رازی از همه آنها مهمتر است. تلقی خواجه نصیر این است که غزالی، فهم درستی از فلسفه نداشت اما فخر رازی فهم درستی از فلسفه داشت، لذا بیشترین مناقشه را با فخر رازی داشت و تمام توجه خواجه نصیر به کتاب «المحصل» فخر رازی است. فخر رازی عمدا عنوان «المحصل» را برای کتابش انتخاب کرد تا عنوان کند، المحصل مشتمل بر تمام آرا و اندیشه های استوار، پسندیده و درست متفکران پیش از من است و من به تمام این اندیشه ها دسترسی دارم.

وقتی که کتاب «نقد المحصل» یا «تلخیص المحصل» خواجه را می بینیم، به اهمیت کتاب المحصل فخر رازی پی می بریم. المحصل بسیار مهمتر از مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه است. المحصل، مباحث المشرقیه، المطالب العالیه و ... کتابهای مهمی هستند که فخر رازی در نقد فلسفه نوشته است. بنابراین نکته اول در بررسی اندیشه خواجه نصیر این است که خواجه نصیر به احیا و بازسازی و بازاندیشی در فلسفه و حیات عقلی در جهان اسلام دست زد و جایگاه مجددی به عقل داده است. این تصویری اشتباه است که خواجه با رویکرد کلامی، نقش عقل را پایین آورده است! خیر خواجه هم به عقل اعتبار بخشیده و هم کلام را عقلی کرده و حتی سبب شد که کلام اشعری نیز پس از او بیشتر عقلی شود تا حدیثی.

متفکران دیگر هم دست به احیای عقل و بازسازی فلسفه زدند ولی نقش خواجه نصیر برجسته است. ابن رشد نقشی همانند خواجه ندارد. با بخشهایی از اندیشه اشراقی سهروردی بازسازی حیات عقلی و فلسفی را می فهمیم اما کار سهروردی به پای خواجه نمی رسد. در مکتب شیراز با ادامه و استمرار دیدگاه خواجه نصیر مواجه هستیم. بازسازی اندیشه های سهروردی از سوی جلال الدین دوانی در «شواکل الحور فی شرح هیاکل النور» صورت می گیرد. پس به طور خلاصه می توان گفت خواجه نقش مهمی در احیای تفکر عقلی داشته است که با نوشتن آثار مهمی صورت گرفته است. خواجه نصیر در احیا و بازسازی تمدن اسلامی، کاملا عقلی نگرانه برخورد می کند. تصور برخی از محققان این است که خواجه نویسنده تجرید الاعتقاد، متکلمی بیش نیست. تصور می کنیم که عمده آرای فلسفی را در تفکر کلامی اندراج داد. این سخن نادرستی است. اصلا این گونه نیست که تصور کنیم خواجه نصیر، فلسفه را به کلام تبدیل کرد. گرچه روند تجرید الاعتقاد با سایر آثار خواجه متفاوت است اما تلاش خواجه برای عقلی سازی است. تأکید می کنم که خواجه فیلسوف عقلی است.

شاید برای کسانی که به همه ابعاد و اندیشه های خواجه نصیر آشنایی نداشته باشند، فهم این مطلب دشوار باشد. خواجه نصیر حتی اعتقاد دارد که احکام، اصول و باورهای دینی باید بر پایه یقین استوار باشد وقتی به آثار خواجه مراجعه می کنیم مشاهده می کنیم که ایشان در آغاز «تلخیص المحصل» دوری تفکر اشعری از استدلال عقلی و براهین را مورد نقد قرار می دهد. خواجه یقین را به برهان عقلی تبدیل می کند. پس خواجه معتقد است که در باب دین، راهی جز عقل و استدلال نداریم. براهینی که در

باب دین اقامه می کنیم باید از استحکام عقلی برخوردار باشد و مدلل باشد. خواجه اعتقاد دارد بدون برهان عقلی نمی توانیم ساختمان عقاید دینی خودمان را شکل دهیم و بنا کنیم.

خواجه در ابتدای تلخیص المحصل یا نقد المحصل در مورد اهمیت عقل سخن می گوید از کسانی که علیه عقل شوریدند و نادانسته تصور کردند که عقل مساوی با یونان است، انتقاد می کند. خواجه این اعتقاد را رد می کند که عقل مساوی با یونان است، اما هنوز این مناقشه در میان متفکران ما وجود دارد. برخی از پژوهندگان معتقدند امکان وقوع فلسفه اسلامی وجود ندارد، به خاطر اینکه اسلام داعیه ایمان دارد در حالی که فلسفه داعیه یونان دارد. خواجه این تلقی اشتباه را در مقدمه تلخیص المحصل مورد نقد قرار می دهد و اثبات می کند که این ادعا درست نیست و فلسفه و عقل مساوی با یونان نیست. وقتی می گوئیم فلسفه یعنی تفکر آزاد عقلی، تفکر آزادی که رسیدن به یقین معرفتی را امکان پذیر می کند. خواجه عنوان می کند اگر عقل و استدلال عقلی را کنار بزنیم هیچ راهی برای معرفت یقینی نخواهیم داشت، لذا تفکر اشعری به دیدگاه خواجه به معرفت یقینی منتهی نمی شود. به همین خاطر خواجه عنوان می کند که اشاعره با کنار زدن عقل راه نادرستی را در باب دین در پیش گرفت.

تفکر اشعری سه مرحله را طی می کند: زمان حیات ابوالحسن اشعری از سال ۳۰۰ تا ۴۷۸ یعنی تا زمان امام الحرمین، اشعری دوره اول نامیده می شود که کاملاً با عقل و تفکر به معنای عقلی و تأویل مخالفت دارند اما با مناقشاتی که غزالی با امام الحرمین به خصوص در مسأله رؤیت خداوند دارد و غزالی عنوان می کند که باید پای تأویل یا معنا سازی را باز کنیم و رؤیت را به معنای لقا بگیریم که همین امر، بر فخر رازی هم تأثیرگذار است. فخر رازی در مرحله دوم تفکر اشعری قرار دارد و از فخر رازی تا زمان عضدالدین ایجی مرحله سوم تفکر اشعری است. مرحله سوم تفکر اشعری بها دادن به تفکر عقلی و تأویل است که مدیون تلاشهای خواجه است یعنی آنچنان نقد المحصل یا تلخیص المحصل حتی بر تفکر اشعری و جامعه اسلامی تأثیرگذار بود که هیچ متفکر اشعری وجود ندارد که تحت تأثیر براهین فلسفی خواجه نباشد.

دیدگاه خواجه این است که در حوزه تفکر باید هموردی کرد نه تحکم. هموردی به این معنا که هرچه استدلال فیلسوفی از اتقان بیشتری برخوردار باشد اندیشه او از وزانت بیشتری برخوردار است. تلقی این نباشد که خواجه نصیر، فلسفه را به بردگی کلام آورد و آنچنان وضعی در حوزه کلام نسبت به فلسفه به وجود آورد که فلسفه فراموش شد. بنده خواجه نصیر را به عنوان احیاگر و وااندیش در حوزه تفکر عقلی می دانم.

خواجه نصیر صرفاً از باب تفنن متوجه نوشتن اخلاق نمی شود، بلکه او نگران جامعه و ویرانی بنیادهای اخلاق است. متأسفانه تلقی برخی ها این است که خواجه نصیر، اخلاق ارسطو را ترجمه کرد. در صورتی که به نظرم دغدغه خواجه، ترجمه اخلاق ارسطو نیست، برای اینکه پیش از او این ترجمه صورت گرفته بود. تقریباً می توان گفت تهذیب الاخلاق ابوعلی مسکویه چیزی جز ترجمه اخلاق نیکوماخس ارسطو نیست. خواجه نصیر متذکر می شود که قصد ترجمه ندارد و می گوید من قصد بازسازی کتاب تهذیب الاخلاق مسکویه را ندارم، لذا خواجه در اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف به سنت و تفکر اسلامی روی می آورد. در باب فضیلت و رذیلت به آیات قرآن و احادیث ارجاع می دهد.

خواجه نصیر در اخلاق ناصری توجهی به جامعه خود دارد که از اخلاق فاصله گرفته و این امر به خاطر وضعیت سیاسی اجتماعی و تحولاتی است که در دوران خواجه رخ داد. خواجه مسأله اخلاق را تا پایان حیات پی گیری می کند. برای خواجه بسیار مهم است که جامعه اسلامی در درجه اول مبتنی بر اخلاق باشد. اگر بخواهیم عنوانی به اخلاق خواجه نصیر بدهیم باید آن را اخلاق دینی بنامیم، عمده تفکر خواجه نصیر در بحث اخلاق این است که چگونه می توان دست به بازسازی اخلاق در جامعه دینی زد. مسأله اخلاق نزد خواجه بسیار مهم است و بعد از خواجه هم از اهمیت برخوردار می شود. تحت تأثیر تأملات خواجه در مکتب شیراز، اهمیت به اخلاق را مشاهده می کنیم.

خواجه در مسأله اخلاق دغدغه سیاسی - اجتماعی و اخلاقی جامعه را دارد و انحطاط اخلاقی جامعه برای او مهم است. شاید این مسأله بسیار مهم باشد که فیلسوفی به اخلاق از باب دغدغه جامعه نگاه می کند که البته بخشی از این دغدغه را در فارابی می بینیم. در فارابی این دغدغه مشاهده می شود که او در بغداد زوال جامعه را می بیند. طرح او برای مدینه فاضله این است که جامعه موجود و مستقر را فاضله نمی داند، عین همین وضعیت در خواجه نصیر هم مشاهده می شود. به هر حال اهمیت خواجه فارغ از علم به معنای Science، به اخلاق هم هست. حقیقت این است که خواجه نصیر از متفکران مهم در علمی است که امروزه تحت عنوان علوم اسلامی صحبت می کنیم. باید دیدگاه خواجه واکاوی و بازاندیشی شود و او را از منظر آثارش ببینیم. مواجهه خواجه با تفکر اشعری باید یکبار دیگر مورد بررسی مجدد قرار گیرد. به نظرم نقش خواجه در احیای تفکر عقلی باید مورد تأمل قرار گیرد که بسیار مهم است.